

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس کلیک کنید

درس اخلاق: شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) و مسئله تبلیغ

۱. نگاهی به اقوال مختلف در تاریخ شهادت صدیقه طاهره (علیها السلام)

در آستانه مناسبت فاطمیه، در مورد روز شهادت صدیقه طاهره (علیها السلام)، بنده تعبیر شهادت را به کار می‌برم؛ چراکه قدر متیقن از مفهوم مظلومیت و شهادت، در مورد حضرت زهرا (علیها السلام) صادق است، هر تعبیری که از آن داشته باشیم. اگرچه برخی افراد [از مذاهب دیگر] در این زمینه مناقشاتی مطرح می‌کنند.

در خصوص تاریخ شهادت ایشان، اقوال فراوانی وجود دارد. بنده زمانی که این اقوال را جمع‌آوری می‌کردم، تا سیزده قول مواجه شدم که دامنه‌ای از چهل روز تا هشت ماه پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را در بر می‌گرفت. البته قول مشهور و مسلم همان ۷۵ روز و ۹۵ روز است.

این‌که چگونه ممکن است در مورد شخصیتی چون حضرت زهرا (علیها السلام) که قبرشان نیز مخفی است، چنین اختلافی در تاریخ شهادتشان (از ۴۰ روز تا هشت ماه) وجود داشته باشد، غیرطبیعی است. حتی اگر گفته شود که اهل بیت (علیهم السلام) برای چند روزی آن را پنهان کرده باشند، این دامنه طولانی‌تر (شش ماه و هشت ماه) کاملاً نشان از دستکاری و تحریف اصحاب سقیفه در تاریخ دارد. هدف از این تحریف، مشتبه کردن تاریخ برای پیروان اهل بیت (علیهم السلام) بوده است تا ایشان را در عزاداری دچار تشتت کنند. این ادعا مطرح شد که بگویند: «اگر به خاطر مصیبت‌های چند روز اول بود، ایشان در همان ایام به شهادت می‌رسیدند. حضرت تب کردند و تقدیر الهی این بود که از دنیا بروند». با این وجود، آنچه مشهور و محقق است، شهادت در ۷۵ روز یا ۹۵ روز است.

۲. لقب «أم الأئمة» یعنی بنیاد هدایت و اسوه حسنه

بنده شخصاً لقبی بالاتر از «أم الأئمة» را برای حضرت فاطمه (علیها السلام) نمی‌شناسم. واژه «أم» صرفاً به معنای مادر بودن نیست، بلکه به معنای اساس و بنیان است. ایشان چون جده اهل بیت (علیهم السلام) هستند و اساس هدایت و دلالت را تشکیل می‌دهند، «أم الأئمة» نامیده می‌شوند.

اگرچه آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» (احزاب، ۲۱) در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است، اما این حصر، تمامیت اسوه بودن را نفی نمی‌کند. مقام نبوت و وحی مقام استثنایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و ما این مقام را برای غیر ایشان قائل نیستیم. حال اگر دیگران به ما تهمت بزنند که ما معتقد به وحی و نبوت برای ائمه (علیهم السلام) هستیم، اهمیتی ندارد (البته باید در جای خود پاسخگو باشند). اما این‌که اهل بیت (علیهم السلام) مایه پیروی و اقتدا هستند، امری مسلم است. ایشان امام هستند و در هر امامی برای کسی که به دنبال هدایت، رستگاری و صلاح باشد الگوی نیکو هست. این معنا را در مورد حضرت زهرا (علیها السلام) نیز می‌توانیم اطلاق کنیم.

۳. ضرورت مدیریت بیان سیره اهل بیت (علیهم السلام)

شایسته است طلاب و فضلا اگر زمینه تبلیغ فراهم است، به بهانه‌های مختلف به تبلیغ بروند و از سیره حضرت بگویند. نباید تبلیغ، اولویت دوم و سوم شود. آنجایی که از سیره حضرات گفته شود، اهل بیت (علیهم السلام) عنایت می‌کنند. مدیریت بیان سیره امری بسیار حائز اهمیت است. رسالت من و شما این است که سیره حضرات را به گونه‌ای معقول، به دور

از غلو و افراط و همچنین به دور از تقصیر بیان کنیم. گاهی در کلمات مشاهیر و بزرگان، مواردی دیده می‌شود که نشان می‌دهد نتوانسته‌اند در بیان سیره، مدیریت کنند. به عنوان مثال، در مورد حضرت زینب (علیها السلام) روایت شود که امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) در سنین کودکی ایشان را همراهی می‌کردند تا چشم نامحرمی به ایشان نیفتد. با این‌گونه بیانات سُبک می‌خواهیم چه الگویی ارائه دهیم؟!

همچنین گاهی در بیان سیره علما، غلوهای دیده می‌شود؛ مانند نقل سخیف و بی‌مبنایی که می‌گوید: «فلان آقا این قدر بحاث بود، وقتی وارد جلسه می‌شد، هنوز ننشسته بود (حتماً جواب سلام هم نداده بود) [با این حال] یک بحثی را مطرح می‌کرد... تا بحث مطرح می‌شد، یک وقت می‌گذشت، متوجه می‌شد که ای بابا! این‌ها منتظرند که ایشان بنشینند و آن‌ها هم بنشینند.» بعد مثلاً می‌نشست. این‌گونه حرکات سبک که معلوم است یا کذب است و یا اگر هم درست باشد، آن عالم اشتباه می‌کرده، نمی‌تواند سیره باشد. سیره صحیح این است که انسان با احترام وارد شود، بنشیند و پس از برخوردی خوب، شروع به بحث کند. در بیان سیره اهل بیت (علیهم السلام) باید بسیار دقت کرد تا اگر یک ارمنی هم آن را شنید، تحت تأثیر قرار بگیرد. طبق فرمایش امام رضا (علیه السلام): «اگر مردم محاسن کلام ما را برایشان بگویند، از ما تبعیت می‌کنند». (این کلام شامل سیره و سلوک و حتی رفتن ائمه به بازار است) نیاز نیست اصرار کنیم که شیعه شوند؛ از سیره اهل بیت (علیهم السلام) بگویند تا ببینند اهل بیتی می‌شوند یا خیر.

۴. نکته پایانی: محبت اهل بیت (علیهم السلام)؛ محور وحدت

کتاب شش جلدی «دانشنامه فاطمی» که در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی منتشر شده و بنده نیز در جریان نگارش و ارائه مقاله در آن بودم، اثر خوبی است که می‌تواند سیره حضرت را به شایستگی بیان کند. خوب است طلاب از این اثر استفاده کنند.

در پایان تأکید می‌کنم که ما به حکم شیعه بودن، قلباً نمی‌توانیم با کسی که بغض اهل بیت (علیهم السلام) را دارد کنار بیاییم (حتی اگر از سر قصور باشد). اما در نقطه مقابل، اگر کسی محبت اهل بیت (علیهم السلام) را دارد، نباید او را طرد و رد کنیم، حتی اگر تفکرش با ما زاویه داشته باشد. متأسفانه در فضای حوزه و خارج از آن، در کانال‌ها و شبکه‌ها، شاهد آن هستیم که به جان یکدیگر می‌افتند و همدیگر را طرد، لعن، تکفیر و تفسیق می‌کنند. این در حالی است که در میان اهل سنت، یا سایر ادیان (مانند مسیحیت)، این‌گونه پنجه افکندن به صورت یکدیگر دیده نمی‌شود.

همه ما زیر پرچم محبت اهل بیت (علیهم السلام) مشترک هستیم. نباید این نقطه مشترک را سبک بشماریم و به راحتی دیگران را طرد کنیم. این چه مرضی است که اگر کسی نظرش با ما متفاوت باشد، او را منحرف بنامیم و به او تهمت بزنیم؟ محبت اهل بیت (علیهم السلام) باید برای ما فضیلت، ترمز و عامل خویشنداری در هجمه به افراد باشد. فردای قیامت، اهل بیت (علیهم السلام) ما را بابت رفتارهایمان مؤاخذه خواهند کرد. به احترام همین محبت، آستانه تحمل خود را بالا ببریم و زیر پرچم «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری، ۲۳)، این مودت، رمز وحدت و اتحاد ما باشد.

پاسخ به سوالات پیش از جلسه

استنباط قاعده کلی از موارد جزئی

سوال: استناد به احادیثی چون حدیث صفوان و روایات باب جماعت در مورد ثواب، چون در موارد جزئی وارد شده‌اند، چگونه می‌تواند برای استنباط یک قاعده کلی مورد استفاده قرار گیرد؟

جواب استاد: آن فاضل باید توجه داشته باشند که مقصود ما استنباط قاعده کلی نبوده است، بلکه هدف ما بیان اصل امکان است؛ یعنی نشان دادن این امکان که شارع می‌تواند برای واجبات غیری نیز ثواب قرار دهد. ما در پی این نیستیم که بگوییم «برای هر مقدمه غیری، ثواب قرار داده شده است». ما اصل امکان را بر اساس روایات موجود اثبات کردیم، و در مواردی که روایت داریم، یا می‌توانیم با الغاء خصوصیت از این روایات بهره ببریم، به تناسب استفاده می‌کنیم. در غیر این موارد، کبرای کلی و قاعده عمومی استنباط نشده است.

عدم انحصار عناوین اربعه در علم اصول

سوال: بر انجام واجبات غیری، اگر ثواب مترتب باشد، یک امر پنجمی خواهد شد؛ درحالی‌که عناوین اصلی ما در علم اصول به

چهار مورد: اطاعت، معصیت، تجرّی و انقیاد منحصر است.

جواب استاد: اولاً، انحصار در چهار عنوان ثابت نشده است. از کجا این انحصار استخراج شده که اگر مورد ما عنوان پنجمی شود، اشکالی متوجه آن باشد؛ ثانیاً، این مورد ما (ثواب بر واجب غیر) اگر به حکم شارع واقع شود، خود از مصادیق اطاعت است. حتی اگر اطاعت هم نباشد، انقیاد است.

دوستان معنای انقیاد را توسعه نداده‌اند. انقیاد صرفاً به معنای ظاهری اطاعت که بعد معلوم شود اطاعت نبوده نیست، بلکه به معنای روحیه تسلیم و پذیرش است. کسی که دو ماه زودتر خود را برای حج آماده می‌کند، یا تا اذان را می‌شنود، جانماز را برداشته و به مسجد می‌رود، معلوم است که نسبت به کسی که این اعمال را انجام نمی‌دهد، منقادتر است. این روحیه تسلیم، چه آن عمل در نهایت انجام شود و چه نشود، وجود دارد. اتفاقاً مورد ما (استحقاق ثواب برای مقدمه) با توسعه در مفهوم انقیاد، بر آن تطبیق کامل دارد.

نکته استطرادی: نسبت «حیثیت تعلیلیه» و «حیثیت تقییدیه»

بیان قاعده از منظر آقا اصفهانی (رحمه الله)

با تأکید بر موافقت با مطالب پنجم، ششم و هفتم مرحوم آخوند خراسانی [در کفایه]، به یک نکته روشی بسیار مهم از مرحوم آقا اصفهانی (رحمه الله) می‌پردازیم که در بسیاری از مباحث فقهی، سیاسی و اجتماعی کاربرد دارد.

ایشان می‌فرماید: «حیثیات تعلیلیه (علت و حکمت حکم) در احکام شرعی به حیثیات تقییدیه (قید و جزء موضوع حکم) بر نمی‌گردد؛ اما همین حیثیات تعلیلیه در احکام عقلی به حیثیت تقییدیه بر نمی‌گردد».

توضیح اینکه، در هر دو نوع احکام شرعی (مانند احکام نماز) و احکام عقلی (مانند الزامات عقلایی)، حکمت و فلسفه‌ای وجود دارد.

در احکام عقلی: اگر حکمت حکم، عقلی باشد، آن حیثیت، همه‌کاره می‌شود؛ یعنی حیثیت تعلیلیه، حیثیت تقییدیه می‌شود. در نتیجه، تمام حکم دایره مدار آن حیثیت است و خود موضوع، خصوصیت خود را از دست می‌دهد.

● مثال خیار غبن: اگر گفتیم: «المغبون له الخيار» به دلیل این‌که ضرر کرده (حکمت عقلی)، تمام معیار برای خیار، همین ضرر دیدن است. در واقع، باید عبارت «برای مغبون خیار هست» را به «برای ضرر دیده در معامله، خیار هست» تبدیل کنیم. یعنی حیثیت تعلیلیه، به حیثیت تقییدیه تبدیل شده و حکم دایره مدار ضرر است.

در احکام شرعی: در احکام شرعی این‌گونه نیست و حیثیت تعلیلیه به حیثیت تقییدیه بر نمی‌گردد.

● مثال حرمت خمر: اگر گفتیم: «الخمر حرام لإسکارها»؛ در اینجا «لإسکارها» که حیثیت تعلیلیه است، چون حکم ما شرعی است، این حیثیت تقییدیه نمی‌شود. لذا نمی‌توانیم بگوییم «الخمر حرام لإسکارها» یعنی «المُسکر حرام». موضوع همان خمر است. اگرچه ملاک حرمت، اسکارش است، اما نمی‌توانیم آن را تعمیم دهیم، قیاس کنیم یا کبرای کلی بسازیم.

ثمره و کاربرد قاعده

این قاعده در احکام غیر تعبدی مانند احکام سیاسی و اجتماعی نیز ثمره فراوانی دارد.

مثال کاربردی: اگر حکمی داشتیم که: «فلان رابطه یا توافق ممنوعه، چون اثبات سیل کفار بر مؤمنین است». اگر این حکم، عقلی باشد، آن‌چه که معیار ممنوعیت و حرمت است، خود آن توافق نیست، بلکه دلیل آن است. در واقع، شما می‌خواهید

بگویید: «اثبات سیل ممنوع است». در این صورت، کارشناسان فقط باید بررسی کنند که آیا این توافق، اثبات سیل هست یا

خیر، و خود عنوان توافق موضوعیت ندارد. دلیل این امر آن است که «الحیثیات التعلیلیة فی الأحکام العقلیة راجعة إلى

الحیثیات التقییدیه» و آن حیثیت همه‌کاره است. اما اگر حکم شرعی باشد، دیگر رجوع به موضوع نکرده و جزئی از آن نمی‌شود.

این بحث از مباحث فلسفه فقه است که معمولاً در کتب درسی مطرح نمی‌شود؛ لذا در این دوره نیز همچون دوره پیشین اصول، تصمیم گرفتیم که به آن بپردازیم.

ان شاء الله در جلسات آتی به تمهیم این قاعده و بررسی تقسیم واجب به اصلی و تبعی خواهیم پرداخت.